



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشدیا، پلاک ۶ تلفن: ۸۸۶۵۴۳۹-۹۲-۸۸۸۸۰۷۱۹-۸۸۱۹۲۸۷۷ نامبر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۳۳-۲۲-۸۸۱۹۲۳۳ توزیع شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۶۶۲۷۲۱۳۰-۵ چاپ گل‌ریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۲۲ www.sharghdaily.ir

تهران : اذان ظهر ۱۳:۱۱ اذان مغرب ۲۰:۳۷ اذان صبح فردا ۴:۲۵ طلوع آفتاب ۶:۰۵

آنا bic بلورچی، - ۱۵

تئوری چهارم گدایی



احمد غلامی

● وقتی از روزنامه اخراج شدم دوباره علاقی‌هایم زیاد شد. اگر سر کار بودم عبود گدا را ماهی یکبار هم نمی‌دیدم. اما الان تو هفته دو، سه بار او را می‌بینم. آخرین باری که دیدمش، کت‌وشلوار سرمه‌ای و پیراهنی طوسی پوشیده و کسرات باریک سرمه‌ای زده و کفش‌هایش کلان‌کس بود. گفتم: «آقا عبود داری میری خواستگاری؟» جا خورد و گفت: «ناقلا از کجا فهمیدی؟» گفتم: «آخه خیلی تیپ زدی.» گفتم: «چکار می‌کنی، بر نمی‌گردی روزنامه؟» گفتم: «چرا بالاخره باید کاری پیدا کنم؟» گفتم: «بیا پیش خدوم دو تا سرفق‌لی چهارراه را بهت می‌دم. یکی صبح یکی بعدازظهر، فکر کردم شوخی می‌کنی. اما جدی می‌گفت، دست بردار جان عبود.» این کار، کار من نیست.» گفتم: «اتفاقا تنها کسی که استعداد این کار رو داره تویی؟» خندم گرفت. گفتم: «می‌خندی، شغل گدایی رو دست کم گرفتی.» گفتم: «نه آقا عبود همین طوری خندم گرفتم.» گفتم: «گدایی مثل روزنامه‌نگاری، مثل بازیگریه استعداد می‌خواد، گفتم: «مثل روزنامه‌نگاری؟» گفتم: «بله» گفتم: «چطوری؟» گفتم: «ببین هر رئیس جمهوری میاد سر کار یا هر وزیری، در وضعیت روزنامه‌نگارا اثر داره، منه گداه! داشتم شاخ درمی‌آورد. گفتم: «منه گداه!» بلند خندید و گفت: «آه، تو اصلا می‌دونی زمان شاه، گداهای چه‌سوری بودن؟» گفتم: «نه» گفتم: «قبل انقلاب هر کس معلول بود نوشت توی روغن بود و هر کس نبود باید خودش را به فلجی می‌زد. هر چند قیافت تصادفی‌تر بود پول بیشتری می‌گرفتی. منه روزنامه‌های آن‌وقت که همه دنبال حوادث و اتفاقات دلخراش بودن، تو بگیری و بندهای انقلاب شغل گدایی به‌هم ریخت. گداهای حاج و واج موندن بودن. نمی‌دونستن چه نقشی را باید بازی کنن که با وضع زمینه‌جو برآشه. مستضعف‌های ابرومند هم ارج و قربی پیدا کرده بودن و کسی به گداهای پول نمی‌داد.» بعد ساکت شد و زل زد توی چشم‌هایم و گفت: «این‌رو بدون، بزرگ‌ترین دشمن گداهای کارل مارکس و مستضعف‌های ابرومندند که صورتشون رو با سیلی سرخ نگه می‌دارن.» گفتم: «مارکس ولسه چی؟» گفتم: «کار، کار! گداهای به کار آلزای دارن.» بعد قیافه حق به جانی گرفت و گفت: «خیلی؟ از گدایان» منه خیلی از روزنامه‌نگارا و بازیگرا توی انقلاب کنار رفتند دوره جنگ که سیاه‌ترین دوره گداییه» گفتم: «چرا؟» گفتم: «هر کس گداهارو می‌دید، می‌گفت، جوانای مردم دارن تو جبهه کشته می‌شن تو خجالت نمی‌کنی داری گدایی می‌کنی. انگار خودشهون سر کار نمی‌رفتن. هیچ‌وقت تو دوره حملاسه شغل گدایی رو انتخاب نکن. دوره سازندگی طلایی‌ترین روزهای گدایی بود. به دفعه رفاه و پول اومد تو خونه‌ها و مردم ننواری شدن. غلامحسین کرباسچی تهرون رو ابداع کرد. مردم تا گدا می‌دیدسن انگار جن دیدن. پول می‌دادن تا زود از شر گداهای سمجی که شهر رو زشت کرده بودن خلاص شن. این دوره گداهای بی‌سواد خیلی پول بردن.» گفتم: «آقا عبود این‌چور که شما می‌گین همه گداهای فیلسوفند، کسی بی‌سواد نیست؟» گفتم: «احسنت، گداهایفیلسوف بی‌سوادند. آگاه فیلسوف نبودن دوره خامی دوام نمی‌آورند. وقتی حرف از جامعه‌ مندیبه گی به گدا پول میدد. گدای واقعی، گداییه که این دوره رو پشت سر گذاشته.» گفتم: «اما دوره خامی اوج مطبوعات.» گفتم: «آره اما روزنامه و روزنامه‌نگار واقعی کسیه که از این دوره جون سالم به در برده.» گفتم: «پس احمدی‌نژاد چی؟» گفتم: «پارادوکس می‌دونی یعنی چی؟» گفتم: «بله» گفتم: «برای خیلی‌ها دوره احمدی‌نژاد منه دوره هاشمی بود ولی برای گداهای منه روزهای انقلاب بود. همه سر در گم و گیج بودن. با این فرق که مردم دیگه الان احساس ترجم و دلسوزی‌رو به گداهای نداشتن. تو دوره احمدی‌نژاد تنها کسانی که واقعا پول بردن.» گفتم: «آقا عبود این‌چور که شما می‌گین همه گداهای فیلسوفند، کسی بی‌سواد نیست؟» گفتم: «آقا عبود چرا این حرفا رو کتاب نمی‌کنیم؟» گره کارواش را سفت کرد و گفت: «اتفاقا به فکرش هستم. اگه این دل بگذاره» بعد دستش را گذاشت روی قلبش. گفتم: «دل؟» گفتم: «آره الان باش قرار دارم.» گفتم: «اگه زنت بفهمه؟» گفتم: «بالاخره باید بفهمه تو که روزنامه‌نگاری، می‌خوای بهش خبر بده.» گفتم: «من؟» خندید و رفت. عبود گدا، ناکس و نقلاایی است که دومی ندارد. برای اینکه دستش بیندارم تا دلم خنک نشود، گفتم: «سم کنابو چی گذاشتی؟» بر گشت و جدی گفت: «تئوری چهارم گدایی»

رویداد

انتشار مجموعه شعر

«با دود علامت می‌دهم»

● **شرق**: نخستین مجموعه شعر «سارا غضنفری» با عنوان «با دود علامت می‌دهم» راهی بازار کتاب شد. این مجموعه با مضمون عاشقانه در برگیرنده ۵۵ قطعه شعر بوده که توسط انتشارات بوتیمار چاپ شده است. به گفته این شاعر، مجموعه «با دود علامت می‌دهم» در فاصله سال‌های ۱۳۸۹ تا ۱۳۹۱ سروده شده و اکنون در بازار کتاب در دسترس علاقه‌مندان قرار دارد.

شرق

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشدیا، پلاک ۶ تلفن: ۸۸۶۵۴۳۹-۹۲-۸۸۸۸۰۷۱۹-۸۸۱۹۲۸۷۷ نامبر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۳۳-۲۲-۸۸۱۹۲۳۳ توزیع شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۶۶۲۷۲۱۳۰-۵ چاپ گل‌ریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۲۲ www.sharghdaily.ir

واژه‌های تازه‌ای که باعث شوخی می‌شوند

شرق،سعید بر آبادی: واژه‌های تازه‌ای که فرهنگستان زبان و ادب فارسی برای برخی واژه‌های خارجی بر کاربرد در زندگی روزمره، تعیین کرده این‌روزها به نقل محافل طنز و شوخی بدل شده و مردم از هر فرصتی برای دست انداختن «برگک، بهجای «چیپس»، «دمایان» به جای «فلاسک»، «رخ‌جوش» به‌جای «آکنه» و «زیرموشی» به‌جای «موس‌پد» استفاده می‌کنند. تعداد بالای این کلمات و کاربردشان در حوزه‌های پرکار امروز همچون کامپیوتر، اینترنت، موبایل، فست‌فود و... باعث‌شده که این سوال میان مردم به‌وجود بیاید که چه لزومی برای جایگزین کردن واژه‌هایی که بیش از ۱۰ سال از حضورشان در فرهنگ زبانی عامه می‌گذرد، وجود دارد. دامنه این انتقادهای اما از سوی برخی از نویسندگان و چهره‌های ادبی بیشتر بوده و فرهنگستان زبان و ادب فارسی را متهم کرده‌اند که اندکی با لاجابت به‌دنبال ساخت واژه‌هایی است که مردم را بخنداند! به‌گفته زبان‌شناسان، ۵۰درصد از زبان فارسی را واژه‌های فارسی ساخته‌اند، این در حالی است که بیش از ۸۶درصد تبار واژه‌های زبان انگلیسی، غیر انگلیسی است ولی اصالت کمتر زبان انگلیسی باعث نشده حضور این زبان موثر در جهان کمتر از گذشته شود. با این حساب، این سوال پیش می‌آید که چرا هنوز در ایران، برای ساخت واژه‌های جایگزین این همه اصرار و البته این همه تاخیر وجود دارد. سوالی که کارشناسان حوزه‌های زبان‌شناسی و ادبیات در کافه امروز به آن پاسخ داده‌اند:



عبدالله کوثری، ◀ مترجم

انتخاب‌هایی که به‌تازگی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی در حوزه واژه‌سازی برای برخی واژه‌های خارجی، انجام داده به نظر می‌رسد که با واکنش‌های مختلفی همراه بوده، چون در همین زمان کم چندین صاحب‌بر له یا در دفاع از آن انجام شده و بسیاری از رسانه‌ها هم با خود من در این‌باره تمایس گرفته‌اند و من هم نظرم را اعلام کرده‌ام. اگر قرار باشد در حوزه واژه‌سازی اشیاء حرف بن‌ظرم، به‌نظرم چون تولید این اشیاء و حتی برخی از اندیشه‌ها در حوزه صنعت و علوم انسانی توسط ما صورت نمی‌گیرد، واژه‌سازی برای آن بسیار دشوار است و همیشه چالش‌هایی احساس می‌شود. اگر دوستان در فرهنگستان زبان و ادب فارسی هم احساس می‌کنند که با این روش فارسی‌کردن واژه‌ها می‌توانند ارتباط ایرانی‌ها را با مفهوم اشیاء یا برخی اندیشه‌ها راحت‌تر کنند به‌نظرم واکنش جامعه نشان می‌دهد که اینطور نیست! البته نگاهی به تاریخ فعالیت‌های فرهنگستان نشان می‌دهد که ما صاحب واژه‌های خوبی هم شده‌ایم که امروز استفاده از آنها انقدر معمول شده است که دیگر به شکل یک واژه ساخته‌شده به آنها نگاه نمی‌کنیم اما واقعیت این است که این حرکت خیلی به‌کندی انجام شده به‌طوری که حالا با آمدن رسانه‌های قوی‌تر، مثل ماهواره، اینترنت و حتی همین تکنولوژی گوشی همراه، عقب افتاده‌ایم. اما راه جبران این عقب‌افتادگی وضع واژه‌هایی چون «برگک» یا «بالگرد» نیست. ما باید دوباره مردم را با زبان فارسی آشتی دهیم و تنها راهش شناخت آثاری است که این ارزش را هنوز در دل خود دارند.



حسن ذوالفقاری ◀ مدیرگروه آموزش فرهنگستان زبان و ادب فارسی

از یاد نبریم که ممکن است یک واژه برای مردم تازه و عجیب به نظر برسد اما اگر مورد اقبال عمومی قرار بگیرد، به مرور در فرهنگ عامه به‌صورت یک واژه معمولی درخواهد آمد چرا که قرار نیست یک چیز عجیب تا ابد عجیب بماند. نمونه‌هایش هم فراوان است، «داشگاه»، «فردگاه» و «کاروانسرا» عمر چندان طولانی‌ای در زبان ما ندارند و شاید زمانی که به‌جای واژه‌های غربی‌شان پیشنهاد شده بودند برای مردم عجیب بودند! اگر قرار است واژهای در میان مردم با استقبال مواجه شود از یک طرف وظیفه‌شناسی بر دوش فرهنگستان و متخصصان واژه‌سازی‌اش است و از سوی دیگر، نیاز به نگرش مثبت جامعه به این کار داریم. در حال حاضر متأسفانه استفاده از واژه‌های بیگانه یک‌طور کلاس شده و مردم چندان روی خوشی به واژه‌های تصویب‌شده نشان نمی‌دهند اما رسانه‌ها، خصوصاً صداوسیما می‌توانند در این زمینه، در فرهنگ عمومی تأثیر گذار باشند. در خاطر دارم وقتی که واژه «یارانه» به‌جای «سوسپد» به تصویب رسید، همان شب مرحوم دکتر حبیبی در سخنرانی‌شان در تلویزیون از «یارانه» استفاده کرد و همین موضوع باعث شد که این واژه جدید خیلی راحت و زود جای معادل بیگانه‌اش را بگیرد. حالا هم وضع به همین منوال است. سه دوره از فرهنگستان زبان و ادب فارسی می‌گذرد و در این عمر چنددهه‌ای بیش از ۳۰ هزار واژه ساخته شده و نمی‌توان گفت که مساله تازماری است. گروه‌های واژه‌سازی از چندین کارگروه تخصصی تشکیل شده‌اند و برای هر واژه‌سازی، این کارگروه‌ها تحقیقات مفصلی انجام می‌دهند اما به‌طور کلی در این مقوله مهم‌ترین مساله و معیار مردم هستند؛ باید واژه‌های جدید ساخته و به مردم معرفی شوند تا ببینیم که آیا واژهای را ذهن جمعی جامعه می‌پذیرد یا خیر. در کنار آن، متخصصان، مترجمان و اهالی فن هم باید به نقد آن واژه جدید بپردازند چرا که معرفی هر واژه جدید از سوی فرهنگستان زبان فارسی مخالفان و موافقانی هم دارد که این مساله کاملاً طبیعی است اما باید پذیرفت که در ایران نیز همچون دیگر کشورهای جهان، نهادهای برای مراقبت از زبان فارسی در برابر واژگان بیگانه وجود دارد.



ابراهیم خدایار ◀ استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه

تجربه نشان داده واژه‌سازی می‌تواند موثر باشد و اتفاقا به مرور مورد استقبال مردم هم قرار بگیرد. برای تقویت این ادعا به سه واژه «عدلیه»، «نظمیه» و «بلدیه» اشاره می‌کنم. آن‌موقع که قرار شد در فرهنگستان اول واژه‌های جدیدی به‌جای آنها استفاده شود، موجی از نارضایتی از سوی مردم به راه افتاد اما اکنون کسی نیست که به‌جای واژه شهرداری که واژه‌سازی بود، از «بلدیه» استفاده کند. پس ما جنبه فرهنگی این تغییر را داریم و باید بپذیریم و اعتقاد داشته باشیم که زبانتان این توانایی را دارد که بعد از گذشت زمان، با واژه‌های تازه قرابت پیدا کرده و آن را بپذیرد. یک اصل زبان‌شناسی هست که بر اساس آن همچنان که نژاد پاک نداریم، زبان پاک هم نداریم. آنهایی که مخالف واژه‌سازی‌های فرهنگستان ادب هستند، با این اصل زبان‌شناسی ناآشناوند و با یک پیش‌فرض غلط، تصمیمی غلط می‌گیرند. این موضوع «زبان‌پاک» به همان اندازه آسیب‌زاست که عدم توجه به آن هم می‌تواند به زبان یک کشور آسیب برساند. تنوع در ذات بشر است و زبان هم از این قضیه مستثنی نیست و معتقدم واژه‌سازی فرهنگستان نوعی همسویی با همان فطرت بشر است. ما اصل اساسی آن است که تا جایی که ظرفیت هست باید به سراغ واژه‌سازی برویم.



قاسمعلی فراست ◀ نویسنده و پژوهشگر

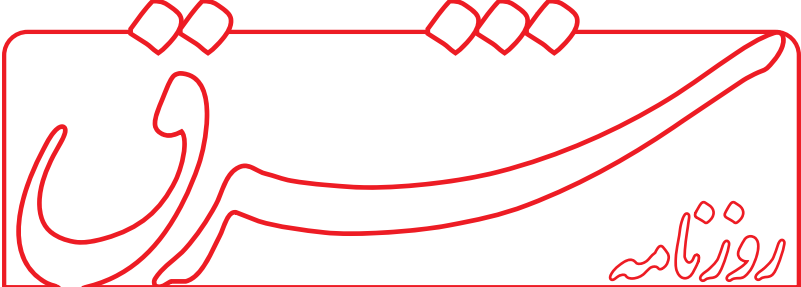
ما نمی‌توانیم در وضع یک واژه جدید، واژهای غریب را جایگزین واژهای کنیم که مردم به‌خوبی آن را می‌شناسند. مثلاً واژه «دمایان» بیشتر آدم را یاد دماسنج می‌اندازد تا «فلاسک جای»، علاوه بر آشنایی مخاطب با واژه جدید، این واژه باید مفهوم را بهتر از واژه فرنگی خود به مخاطب انتقال دهد و در این انتقال زیبا عمل کند. اگرچه کسی منکر تلاش فرهنگستان زبان و ادب فارسی نیست، من فکر می‌کنم نویسندگان ما نیز باید در زمینه واژه‌های جدید تلاش کنند. در قدیم هم یکی از اصلی‌ترین وظیفه‌های یک نویسنده خوب، طراحی و ساخت و حتی کشف کلمه‌های تازه بوده که در فرهنگ‌های بومی و مردمی ایران کهن به‌خوبی جا افتاده و معنایی روشن‌تر از معنایهای وارداتی می‌دهد. به‌عنوان مثال در الموت به «ترسان لرزان» آمد، می‌گویند، «باترسر آمده» این واژه‌ها دیگر نیاز به تعبیر مجدد ندارند و راحت‌تر در میان مردم به کار خواهند رفت بدون آنکه نیاز به بخشنامه، اعلامیه یا چیز دیگری داشته باشند.

زاویه دید

تلفیق تئاتر، معماری و تاریخ

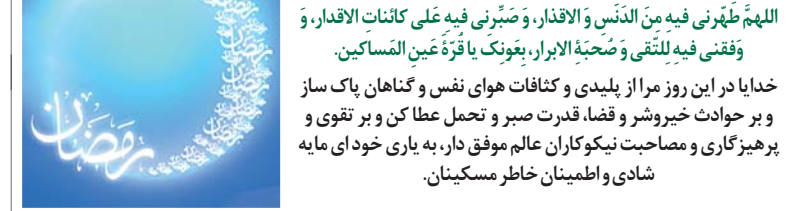
مانده طهماسبی

نمایش «خیر نبینی سعیده» که اتفاقا نمایش مفرحی هم هست و در کافه گالری موزه زمان در لحظات پس از افطار اجرا می‌شود، فرصتی خوب برای علاقه‌مندانی است که اغلب اوقات، رفتن به تئاترشهر یا مجموعه ایرانیشر برایشان به دلیل دوری راه دشوار است. علاوه بر همه اینها، اگر به شمال تهران نزدیک نیستید، محیط فوق‌العاده موزه و حال‌وهوای تاریخی‌اش، یک باغ زیبا و عمارت بی‌نظیر با معماری عجیب و کافه‌ای دلنشین، همگی بهانه‌هایی هستند که می‌توان به خاطرشان دوری راه را نادیده گرفت و یکی از شب‌های ماه مبارک رمضان را به صرف تئاتر و افطار، همراه با خانواده و دوستان در آن سپری کرد.

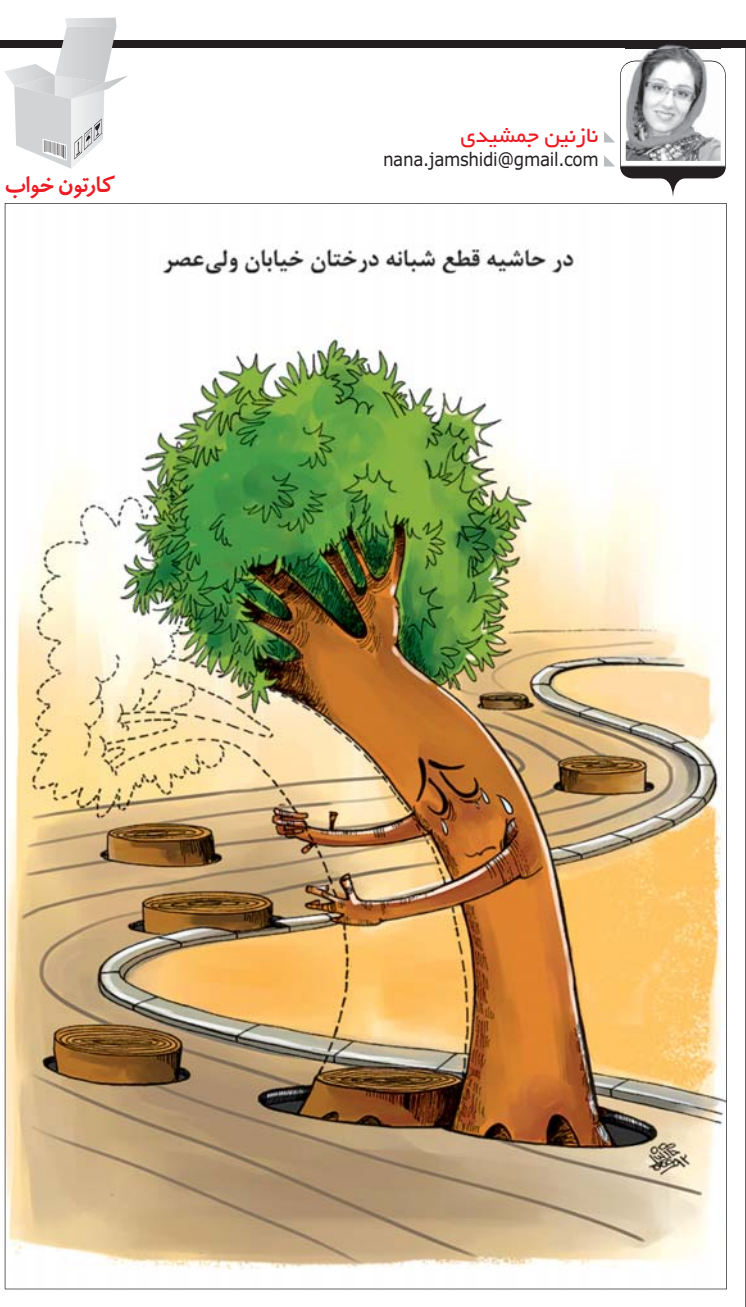


دوشنبه ۳۱ تیر ۱۳۹۲ | ۱۳ رمضان ۱۴۳۴ | ۲۲ جولای ۲۰۱۳ | سال دهم | شماره ۱۷۸۸ | ۱۶صفحه

دعای روز سیزدهم ماه مبارک رمضان



خدا یا در این روز مرا از پلیدی و کثافات هوای نفس و گناهان پاک ساز و بر حوادث خیروشر و قضا، قدرت صبر و تحمل عطا کن و بر تقوی و پرهیزگاری و مصاحبت نیکوکاران عالم موفق دار، به یاری خود ای مایه شادی و اطمینان خاطر مسکینان.



از لندن تا تهران

در وزارت فرهنگ تخیلی

مبازواره‌ای



صبح زود از خواب بیدار می‌شوم و دیگر خوابم نمی‌برد. حالت آلرژی‌ام عود کرده و دو ساعتی است که عطسه می‌کنم و آبریزش بینی دارم. یک قرص ضد حساسیت خورده‌ام که همیشه تأثیرش بر من گیجی و منگی است. می‌روم کافه، کارهای اینترنتی و تلفن‌ام را انجام می‌دهم و برمی‌گردم خانه. قرار است با «لورن» برویم شهر را بگردیم اما می‌بینم حالش خوش نیست. براسم می‌گوید هر که برمی‌گردد پاریس، با دیدن همه دوستانش که شغل ثابت دارند و ازدواج کرده‌اند، احساس بیپودگی می‌کند. شیفته شمال آفریقااست و تلاشش این است که در یک ازآلس خبری در بخش خاورمیانه مشغول به کار شود. از وقتی برای زندگی به لندن رفته‌ام کم‌کم دیگر از این‌چور بحث‌ها تعجب نمی‌کنم. پیش از آن فکر می‌کردم این حرف‌ها در جامعه‌ای که مراحلی از رشد را هنوز طی نکرده باشد، معنی می‌دهد. بعدتر فهمیدم بخشی از مردم شاید بیشتر بسته به طبقه اقتصادی‌شان در تلاشش با توسعه ناهمگون، همگام با جوامع پیشرفته تغییر و رشد می‌کنند و دغدغه‌هایشان همه جای جهان، کملیش یکی است. همین مساله شاید تنش را بر سر مسایل اجتماعی در این جوامع بیشتر می‌کند و آدم‌ها را بیشتر فراری می‌دهد. بعد از کمی گپ‌زدن، برنهامان را از سر می‌گیریم. انونوس سسور می‌شوم و به سمت موزه‌ها و نمایشگاه‌های هنر معاصر می‌رویم. هیچ هیجانی از دیدن آثار ندارم؛ با خودم فکر می‌کنم باید تأثیر زندگی در لندن باشد. انقدر همه‌چیز به نظر آنجا در دسترس می‌آید که احساس نمی‌کنم چیز خاصی دارد گیرم می‌آید در این موزه‌ها. از ساختمان «پله دو توکیو» که بیرون می‌آیم، برج ایفل از فاصله نزدیک

پیدایش می‌شود. ایفل را چندبار دیگر در رفت‌وآمدهای دیروز و پریروز دیده بودم. نماد انقلاب صنعتی در فرانسه، به چشم من بیشتر شبیه دکل برق بود. اینکه از هر زاویه‌اش ده‌ها عکس دیده بودم و در حافظه‌ام می‌توانستم برج را زیرورو کنم هم بر بی‌میلی‌ام برای نزدیک‌شدن و دیدنش از نزدیکی با عکس‌انداختن از آن می‌افزاید. با این حال وقتی انبوه مسافران و گردشگران را می‌بینم، با اطوارهایی که انگار همه از روی دست هم کبی می‌کنند یا آن عکس می‌گیرند، تصمیم گرفتم که عکسی با آن داشته باشم. دوربین را نورسنجی‌شده دست لورن می‌دهم و نتیجه، تصویری زیادی روشن است که ایفل در آن بیشتر به توهم می‌ماند! همان اطراف است که دوست دیگری را می‌بینم. «تارا!» دوستی ایرانی است که در پاریس متولد شده و من با او در لندن آشنا شدم. با هم راه می‌افتیم سمت مرکز هنری «مپیدو». ساختمانی که زمانی که در ایران درس معماری می‌خواندم آرزوی دیدارش را داشتم. شاهکار سبک‌های تک که در آن، تمام تاسیسات و آنچه به‌طور سنتی پیش از آن باید در ساختمان تمام‌شده از دید ناظر پنهان می‌بود، روی کار آمده و به چشم می‌آید. ایده‌داشتن چنین مرکزی که برای تمام رسانه‌ها و شیوه‌های بیان هنری جامعیت داشته باشد و کتابخانه‌ای اساسی را در خود جای دهد، گویا به «آندره مارلو» نسبت داده می‌شود. زمانی که وی وزیر فرهنگ فرانسه بوده است. در رویاهایم کسانی را که دوست دارم به وزارت فرهنگ تخیلی می‌رسانم و فکر می‌کنم سرزمینی که حق چنین شخصیتی را اینطور ادا کند، باید هم حالا صاحب یکی از مراکز مهم هنری دنیا باشد. با تاریک‌شدن هوا تارا از ما جدا می‌شود و ما برای برگشتن، دو دوچرخه از ایستگاه دوچرخه‌های عمومی شهر برمی‌داریم و رکاب‌زنان از روی رود «سن» عبور می‌کنیم و راه خانه را پیش می‌گیریم.

از هر نظری‌ضرر

بجگی و پخت و پز



پوریاء عالمی

● بجگی سیاسی

مرسی گفت: اگر آزادم کنید از مصر می‌روم. ما هم که بچه بودیم وقتی می‌افتادیم توی هچل، همین را می‌گفتیم. پس نتیجه می‌گیریم: الف- من وقتی بچه بودم سیاستمدار بودم. ب- سیاستمدارها از یک جایی به‌بعد بچه می‌شوند و بچه‌بازی درمی‌آورند. **پخت‌وپز سیاسی** صادق زیباکلام گفت: آقای احمدی‌نژاد همه سباسبون ایران را پخته‌تر کرد. ما هم همین‌طوری فکر می‌کنیم. منتها یکسری اینقدر پختند، ته گرفتند. یکسری که ته‌دیگ شدند. یکسری هم پختند اما سوختند. یکسری هم دیرپز بودند، رفتند قاطی باقالی‌ها. یکسری هم زودپز بودند الان تمام شدند.

درام‌های تلفنی

به زندگی‌تان برسید



سوسن مقصودلو

● - چه عجب!

- واقعا عجب هم دارد. پریروز دیدید در مراسم تشییع جنازه آن مرحوم چه کردند. من رفتم چون به ایشان ارادت داشتم و گرنه از این مکان‌ها گریزانم. فکر کنید؛ یک‌نفر می‌میرد؛ خانواده‌ای متالم هستند. آن‌وقت آقا با خانم بچه‌ها آمده عکس خانوادگی با هنرمندان بگیرد یا از آن بدتر چندسالد پیش خامی میان جمعیت کارت سلمانی پخش می‌کرد «آموزشگاه پیرایش و آرایش» گفتیم: خانم این چیه؟ اینجا که جای این کارا نیست جواب داد: «اتفاقا اینجا خیلی مناسبه» چون اغلب امدای مشهور حضور دارن بلکه دونفرشان مشتری آرایشگاه ما بشن.» عجب دنیایی است. هر که به فکر خوشه، شما چطورید؟ دیشب داشتم اشعار «بیلیتیس» شاعره یونانی را می‌خواندم؛ کلی یادتان کردم. این اشعار را شما به من معرفی کردید. در یک‌جایی طعنه می‌زند به جوانایی که به‌سراغ یک دختر گلفروش می‌روند. حالم به‌هم خورده. این قلمی که دارم می‌بینم چه صحنه مقتضی دارد طرف محتویات معدشان را ریخت روی پدرش. یک زمان سینما محرم نگه می‌داشت‌الان از هیچ چیز نمی‌گذرد. صدایان نمی‌آید باز وسط حرف‌های من دارید پیازداع هم می‌زنید. ای بابا! اینها دست‌بردار نیستند؛ پدر به جبران کار پسر رفته سراغ اره‌بری... دیگر فیلم هم نمی‌شود دید. خاموشش کنم بهتر است. دیروز خیلی دلم می‌خواست به‌عنوان آخرین وداع با استاد تا بهشت‌زها بروم ولی حوصله دیدن بعضی‌ها را نداشتم. بعد هم سنن که می‌رود بالا بهتر است آدم از رفتن به اینگونه مکان‌ها پرهیز کند. بگذریم. یک خاطره از استاد دارم محشر است. یعنی خاطره که زیاد است فکر کنید آدم عصری همه را بخنداند؛ بعد خودش در غم و غصه بمیرد. روز گاری من با ایشان محشور بودم چون قرار بود در یک نمایش با هم همکاری کنیم به این لحاظ من اسرولر موتورش می‌کرد و در طول روز سر چند اجرا می‌رد. می‌گفت صحنه محرم دارد قبل از بازیگری باید - الو؟ -

- الو؟

- الو؟ قطع شد.

- این خاطره...

- الو؟ ... گریه می‌کنید؟

- این خاطره... باشد برای بعد؛ به زندگی‌تان برسید.

مخبر الدوله

کامبیز در بخش برنده جشنواره کاریکاتور «ملانصرالدین» شد

● ایسنا: کامبیز در بخش، کاریکاتوررست ایرانی، برنده جایزه بزرگ سی‌وسومین جشنواره بین‌المللی کاریکاتور «ملانصرالدین حجا» ترکیه شد. این اولین بار است که یک ایرانی برنده جایزه بزرگ (Grand prize) جشنواره کاریکاتور «ملانصرالدین حجا» می‌شود. بنابر این گزارش، درمبحث موفق شد در سی‌وسومین دوره این جشنواره که با موضوع آزاد برگزار شده بود، برنده پنج‌هزاردلار و تندیس و لوح تقدیر آن شود. جشنواره «ملانصرالدین حجا» مهم‌ترین جشنواره کاریکاتور در کشور ترکیه است.